



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۰۸

ای گوش من گرفته، تویی چشم روشنم  
باغم چه می بری؟! چو تویی باغ و گلشنم

عمری است کز عطای تو من طبل می خورم  
در سایه لوای کرم طبل می زنم

می مالم این دو چشم که خواب است یا خیال  
باور نمی‌کنم عجب ای دوست کاین منم

آری منم ولیک برون رفته از منی  
چون ماه نو ز بدر تو باریک می تنم

در تاج خسروان به حقارت نظر کنم  
تا شوق روی توست مها، طوق گردنم

با ماهیان ز بحر تو من نُزُل (۱) می خورم  
با خاکیان ز رشک تو چون آب و روغنم

گر چه ز بحر صنعت من آب خوردنی است  
چون ماهیم، نبیند کس آب خوردنم

گر ناخن جفا بخرشد رگ مرا  
من خوش صدا چو چنگ ز آسیب ناختم

خود پی ببرده‌ای تو که رگ دار نیستم  
گر می جهد رگی، بنما تاش برکنم

گفتی «چه کار داری؟» بر نیست کار نیست  
گر نیست نیستم ز چه شد نیست مسکنم؟!

نَفخ قیامتی تو و من شخص مرده‌ام  
تو جان نوبهاری و من سرو و سوسنم

من نیم کاره گفتم، باقیش تو بگو  
تو عقل عقل عقلی و من سخت کودنم

من صورتی کشیدم جان بخشی آن توست  
تو جان جان جانی و من قالب تنم

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۵۸

قصه صوفی کی در میان گلستان سر به زانو مراقب بود یارانش گفتند سر برآور تفرج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمة الله تعالی

صوفیی در باغ از بهر گشاد  
صوفیانه روی بر زانو نهاد

پس فرو رفت او به خود اندر نُغول<sup>(۲)</sup>  
شد ملول از صورت خوابش فضول

که چه خسپی؟ آخر اندر رز<sup>(۳)</sup> نگر  
این درختان بین و آثار و خُصَر

امر حق بشنو که گفتست: اُنظُرُوا  
سوی این آثار رحمت آر رو

گفت: آثارش دلست ای بُوَالهُوس  
آن برون آثار آثارست و بس

باغها و سبزه‌ها در عین جان  
بر برون عکسش چو در آب روان

آن خیال باغ باشد اندر آب  
که کند از لطف آب آن اضطراب

باغها و میوه‌ها اندر دلست  
عکس لطف آن برین آب و گلست

گر نبودی عکس آن سِرِّ و سُرور  
پس نخواندی ایزدش دارا لُغُور

این غرور آنست یعنی این خیال  
هست از عکس دل و جان رجال

جمله مغروران برین عکس آمده  
بر گمانی کین بُود جَنَّتْ کده

می‌گیرند از اصول باغها  
بر خیالی می‌کنند آن لاغها<sup>(۴)</sup>

چونک خواب غفلت آیدشان به سر  
راست بینند و چه سودست آن نظر؟

بس به گورستان غریو افتاد و آه  
تا قیامت زین غلط واحسرتاه

ای خُنک آن را که پیش از مرگ مُرد  
یعنی او از اصل این رز بوی بُرد

### قرآن کریم، سوره روم (۳۰)، آیه ۵۰

فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۗ  
إِنَّ ذَٰلِكَ لُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

### ترجمه فارسی

پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌کند.  
به یقین چنین خدایی زنده کننده‌ی مردگان است و او بر هر چیزی تواناست.

### ترجمه انگلیسی

Then contemplate (O man!) the memorials of Allah's Mercy!– how He gives life to the earth after its death: verily the same will give life to the men who are dead: for He has power over all things.

### حدیث شریف از پیامبر (ص)

« مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا . »  
 « بمیرید پیش از آنکه بمیرید . »

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۱

پاک بنایی که بر سازد حُصون<sup>(۵)</sup>  
 در جهان غیب از گفت و فسون

بانگ در دان گفت را از قصر راز  
 تا که بانگ واشُدست این یا فراز؟

بانگ در محسوس و در از حس برون  
 تُبْصِرُون این بانگ و در لا تُبْصِرُون

چنگ حکمت چونک خوش‌آواز شد  
 تا چه در از رَوْضِ جَنَّتِ باز شد؟

بانگ گفت بد چو دروا می‌شود  
 از سَقَرِ<sup>(۶)</sup> تا خود چه در وا می‌شود؟

بانگ در بشنو چو دوری از درش  
 ای خُنْکِ او را که وا شد منظرش

چون تو می‌بینی که نیکی می‌کنی  
 بر حیات و راحتی بر می‌زنی

چونک تقصیر و فسادى مى‌رود  
آن حیات و ذوق پنهان مى‌شود

دید خود مگذار از دید خسان<sup>(۷)</sup>  
که به مُردارت کشند این کرکسان

چشم چون نرگس فروبندی که چى؟  
هین عصام کش که کورم ای اچى؟<sup>(۸)</sup>

وان عصاکش که گزیدی در سفر  
خود ببینی باشد از تو کورتر

دست کورانه حَبْلُ الله زن  
جز بر امر و نهی یزدانی متن

چیست حَبْلُ الله؟ رها کردن هوا  
کین هوا شد صَرَصَرى مر عاد را

خلق در زندان نشسته از هواست  
مرغ را پرها ببسته از هواست

ماهی اندر تابه گرم از هواست  
رفته از مستوریان شرم از هواست

خشم شِحنه شعله نار از هواست  
چارمیخ و هیبت دار از هواست

شِحنه اجسام دیدی بر زمین  
شِحنه احکام جان را هم ببین

روح را در غیب خود اشکنجه‌هاست  
لیک تا نجهی شکنجه در خفاست

چون رهیدی بینی اشکنجه و دمار  
زانک ضد از ضد گردد آشکار

آنک در چه زاد و در آب سیاه  
او چه داند لطف دشت و رنج چاه؟

چون رها کردی هوا از بیم حق  
در رسد سَغراق از تسنیم حق

لَا تُطَرِّقُ فِي هَوَاكَ سَلَّ سَبِيلِ  
مِنْ جَنَابِ اللَّهِ نَحْوَ السَّلْسَبِيلِ

در عرصه هواهای نفسانی ره میپوی بلکه از پیشگاه خداوند راهی را  
که به چشمه سلسبیل منتهی میشود جویا شو.

لَا تَكُنْ طَوَّعَ الْهَوَى مِثْلَ الْحَشِيثِ  
إِنَّ ظِلَّ الْعَرْشِ أَوْلَى مِنْ عَرِيشِ

در اطاعت از هواهای نفسانی همچون خشکه گیاهی مباش که بوسیله باد این سوی و آن سوی شود.  
براستی که سایه عرش الهی بهتر از سایه بان دنیاست.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۶۹

آمدن پیغامبران حق به نصیحت اهل سبا

سیزده پیغامبر آنجا آمدند  
گمراهان را جمله رهبر می‌شدند

که هله نعمت فزون شد شکر کو؟  
مرکب شکر ار بخسپد حَرَّكُوا<sup>(۸)</sup>

شکر مُنْعِم<sup>(۱۰)</sup> واجب آید در خرد  
ورنه بگشاید در خشم ابد

هین کرم بینید وین خود کس کند  
کز چنین نعمت به شکری بس کند؟

سر ببخشد شکر خواهد سجده‌ای  
پا ببخشد شکر خواهد قعده‌ای

قوم گفته: شکر ما را برد غول  
ما شدیم از شکر و از نعمت ملول

ما چنان پژمرده گشتیم از عطا  
که نه طاعتمان خوش آید نه خطا

ما نمی‌خواهیم نعمتها و باغ  
ما نمی‌خواهیم اسباب و فراغ

انبیا گفتند: در دل علتی ست  
که از آن در حق‌شناسی آفتی ست

نعمت از وی جملگی علت شود  
طعمه در بیمار کی قوت شود؟

چند خوش پیش تو آمد ای مُصِر  
جمله ناخوش گشت و صاف او کَرِ

تو عدو این خوشیها آمدی  
گشت ناخوش هر چه بر وی کف زدی

هر که او شد آشنا و یار تو  
شد حقیر و خوار در دیدار تو

هر که او بیگانه باشد با تو هم  
پیش تو او بس مه است و محترم

این هم از تاثیر آن بیماری ست  
زهر او در جمله جُفتان ساری ست

دفع آن علت ببايد کرد زود  
که شِکَر با آن حَدَث خواهد نمود

- (۱) روزی، رزق
- (۲) عمیق، ژرف
- (۳) درخت انگور
- (۴) شیخی یا مسخره
- (۵) دژها، قلعه ها (جمع حصن)
- (۶) دوزخ
- (۷) فرومایگان
- (۸) برادر بزرگ (ترکی)
- (۹) حرکت دهید
- (۱۰) مالدار و نعمت دهنده